

نابرابری اجتماعی (۳ از ۴)

رویکرد سوم: طرفداران **عدالت اجتماعی** معتقدند هیچکدام از دو رویکرد قبل، عادلانه نیستند. **رویکرد اول** عادلانه نیست چون این واقعیت را نادیده می‌گیرد که افرادی که در طبقه اجتماعی **پایین** متولد می‌شوند حتی با داشتن **شایستگی** و تلاش برابر با افرادی که در طبقه اجتماعی **بالا** متولد می‌شوند، به سادگی امکان رقابت ندارند.

رویکرد دوم نیز عادلانه نیست؛ زیرا در آن افراد توانمند و **کوشا**، به اندازه استحقاقی که دارند، از **مزایای اجتماعی** برخوردار نمی‌شوند. در **رویکرد اول**، نقطه آغاز رقابت و در **رویکرد دوم** نقطه پایان رقابت، عادلانه نیست. هر دو رویکرد به دلیل **ناعادلانه** بودن، با فطرت انسانی **سازگار** نیستند و در نتیجه به شکست می‌انجامند.

در **رویکرد عادلانه**، مالکیت خصوصی **لغو** نمی‌شود اما جامعه وظیفه دارد امکان رقابت را برای **همگان** فراهم کند و نقطه شروع **رقابت** را یکسان نماید.

بدین منظور **دولت** به نمایندگی از جامعه موظف است، نیازهای **ضروری** همه افراد مانند خوراک، پوشاک و مسکن را تأمین کند.

دولت نیز تلاش می‌کند برای **کاهش** نابرابری‌های اجتماعی تدابیر بیشتری بیندیشد؛ مثلاً از **ثروتمندان** مالیات بگیرد و از آن برای **رفع فقر** در جامعه استفاده کند.

این رویکرد نه با **رهاسازی** مطلق موافق است و نه با **کنترل مطلق**. نه اجرای **عدالت** را به دست نامرئی بازار می‌سپارد و نه **دخالت** همه جانبه دولت را می‌پذیرد.

طرفداران این رویکرد به دنبال برقراری **عدالت اجتماعی** هستند؛ اما به بهانه عدالت اجتماعی، آزادی‌های افراد و امکان **رقابت** میان آن‌ها را از بین نمی‌برند.

جامعه‌شناسان انتقادی معتقدند که رویکردهای تبیینی و تفسیری **محافظه کارند** و انسان‌ها را در برابر وضعیت موجود **منفعل** و **مجبور** می‌سازند.

غلبه رویکرد تبیینی در جامعه‌شناسی موجب می‌شد که کار **داوری** درباره ارزش‌ها خارج از قلمرو علوم اجتماعی قرار گیرد و **غیرعلمی** قلمداد شود.

در این نگاه **انتقاد** از وضعیت موجود و **تجویز** راه‌حل برای بهتر شدن آن کار علم نبود. این اعتقاد با عنوان «**جدایی دانش از ارزش**» بیان می‌شد؛ یعنی دانش و ارزش دو قلمرو متمایز و متقابل دارند؛ «**دانش**»، قلمرو «**تبیین**» کشف و بازخوانی «واقعیت‌ها» و در مقابل «ارزش»، قلمرو «تفسیر» خلق و بازسازی «ارزش‌ها» معرفی می‌شد.

با غلبه رویکرد **تفسیری**، رویکرد **تبیینی** به حاشیه رفت و راه بازگشت دعاوی انتقادی و **تجویزی** به علوم اجتماعی باز شد. این بار از پیوند **دانش** و **ارزش** سخن به میان می‌آید و «**دانش انتقادی**» شکل می‌گیرد.

دانش انتقادی، دانشی است که از **وضعیت** موجود انتقاد می‌کند و می‌خواهد برای عبور از وضع **موجود** و رسیدن به وضع **مطلوب** راه حل ارائه کند.

از **درون** رویکرد تفسیری، نوع جدیدی از جامعه‌شناسی به نام «**جامعه‌شناسی انتقادی**» ارزشی پدیده‌های مورد مطالعه می‌پردازد و آن را با **ملاک‌های** ارزشی (خوب و بد) و هنجاری (باید و نباید) ارزیابی می‌کند؛ **جامعه‌شناسی انتقادی** علم را به معنای حسی و تجربی آن **محدود** نمی‌کند و تلاش می‌کند از محدودیت‌های علم **تجربی** رها شود تا بتواند چنین **معیارهایی** را جست‌وجو کند.

هدف جامعه‌شناسی انتقادی : نقد وضعیت موجود جهان اجتماعی و **تجویز** راه‌حلهایی برای رسیدن به یک وضعیت بهتر است. فاصله میان وضع **موجود** و وضع **مطلوب** جهان اجتماعی، جامعه‌شناسی را به **داوری** درباره ارزش‌ها و **انتقاد** از آن‌ها می‌کشاند.

جامعه‌شناسان انتقادی برای **داوری** و انتقاد، به **معیارهای علمی** نیاز دارند تا براساس آن وضعیت موجود را **ارزیابی** کنند، تصویری از وضعیت مطلوب ترسیم کنند و راه عبور از وضعیت **موجود** به سوی وضعیت **مطلوب** را پیشنهاد دهند.